
شاهنشاه

ریشارد کاپوشچینسکی

مترجم

بهرنگ رحمی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

تهران

۱۳۹۸

فهرست

۷	ورق‌ها، چهره‌ها، گلزاران
۲۱	عکس‌های قدیمی
۹۵	شعله‌ی خاموش
۱۳۹	پیوست نگاهی به شاهنشاه

همه‌چیز به هم ریخته، انگار پلیس همین حالا تفتیش خشونت‌بار و پراصطرابی را تمام کرده و رورنامه‌ها، داخلی و خارجی، همه‌جا پخشند، شماره‌های ویژه، تیرهای درشت و چشمگیر

رفته

عکس‌های بزرگِ چهره‌ای تکیده و کشیده احرای چهره، برای این‌که به نشان از اضطراب داشته باشند و به شکست، چنان مهار شده‌اند که چهره‌ار هر احساسی نهی شده است شماره‌های آحر پرشور و فاتحانه اعلام می‌کند

برگشته

چهره‌ای سرسخت و پراهنهت، که قصد القای هیچ احساسی را هم ندارد، باقی صفحه را پر کرده

(و در فاصله‌ی آن عریمت و آن نارگشت، چه فوران احساسات و چه شوری، چه حشم و چه دهشتی، و چقدر آتش سوری!)

روی رمین پر است از صدلی، میر، میر تحریر، کپه‌ای برگه فهرست، تکه کاغذ و یادداشت یادداشت‌ها چنان ساعمله و درهم و سرهم روی کاغذ آمده‌اند که حالا نباید آرام بشییم و فکر کم این حمله را کجا نوشته‌ام «اعفالتان خواهد کرد، وعده‌هاتان خواهد داد، اما فریش را بحورید» چه کسی این حمله را گفت؟ کی؟ به کی؟

یا یک برگ کاغذ را با مداد قرمز پر کرده‌ام «باید رنگ سرم به ۶۴۱۲۱۸»

اما رمان ریادی گذشته و یادم نمی‌آید این شماره‌ی کیست یا چرا رنگ‌ردن نهش این قدر مهم است

نامه‌ای ناتمام که هیچ‌وقت فرستاده شد می‌توانستم به‌تفصیل ادامه‌اش بدهم که این‌ها چه دیده‌ام و چه از سر گذرانده‌ام، اما به‌سختی می‌توانم فکرها را سر و سامانی بدهم

روی مرگ‌برگ از همه‌جا آشفته‌تر است عکس‌هایی در اندازه‌های مختلف، بوارهای کاست، فیلم‌های هشت‌میلی‌متری، حرنامه‌ها، فتوکپی اعلامیه‌ها، همه کپه‌شده، قاطی هم، درهم‌برهم، عین نارار کهنه‌فروش‌ها و پوسترها و آلبوم‌هایی دیگر، صفحه‌ها و کتاب‌هایی که از آدم‌ها گرفته‌ام یا بهم داده‌اند، مجموعه‌ای نارمانده از دورانی که تازه نه پایان رسیده، اما هنوز می‌توان آن را دید و شنید، چون روی فیلم‌ها حفظ شده .. روده‌های روان و پرشور جمعیت روی بوارهای کاست نانگ مودئین، فریادهای آمرانه، گفت‌وگوها، سحرانی‌ها توی عکس‌ها. چهره‌هایی سرمست و عرق‌سروز

حالا در لحظه‌ای که تصمیم گرفته‌ام همه‌چیز را مرتب کنم (چون رور رفتن بردیک است)، هم بیراری و هم حسنگی مهرط مرا از پا درآورده‌اند وقت‌هایی که توی هتل می‌مانم (که اغلب اوقاتم چنین است)، دوست دارم اتاق به‌هم‌ریخته باشد، چون این‌طوری فضا از توهم یک‌حور رسدگی آکنده می‌شود، گرما و صمیمیتی جایگزین شده، گواهی (گرچه واهی) بر این‌که حایی چنین ناراحت و عجیب و غریب، که ویژگی تمام اتاق‌های هتل هاست، دست‌کم تا حدی معلوب و رام شده توی اتاقی که با نظم بی‌روح چیده شده، احساس کرختی و تهایی می‌کنم بین تمام خطوط صاف، گوشه‌های ملل و دیوارهای لحت و بی‌روح گرفتار می‌شوم، میان آن هندسه‌ی سرد و خشک، چیدمانی تصنعی و دقیق که صرفاً به خاطر خودش وجود دارد، بی‌هیچ نشانی از حضور انسان. حوشحخانه به خاطر کارهایی که ناخودآگاه (از سر عجله یا تسلی) می‌کنم، همیشه چند ساعتی بعد رسیدم نظم موجود در هم می‌شکند، محو می‌شود، احسام حان می‌گیرند، شروع می‌کند نه خانه‌حاشدن، و حتی سر و ظاهر و رابطه‌شان رفته‌رفته تغییر می‌کند. همه‌چیز هیاتی درهم و برهم و ناروک‌گونه می‌یابد و یکساره حال و هوای اتاق

دوستانه‌تر و مانوس‌تر می‌شود تازه این موقع است که می‌توانم نفسی عمیق بکشم و آرام بگیرم

فعلاً توان تغییر دادن اوضاع اتاق را ندارم، ساراین می‌روم طسقه‌ی پایین، نه تالار حالی و دلگیری که در آن چهار مرد حوان دارند جای می‌خورند و ورق‌ناری می‌کند خودشان را گرفتار ناری بحرعی کرده‌اند که قواعدش را احتمالاً هیچ‌گاه نخواهم فهمید، نه بریح است نه پوکر، نه بیست و یک و نه پیوکل هم‌رمان نا دو دست ورق ناری می‌کند و در سکوت ادامه می‌دهند، تالخطه‌ی خاصی که چهره‌ی یکی‌شان مشعوف می‌شود و تمام ورق‌ها را جمع می‌کند مکثی می‌کند و دوباره ورق می‌دهد کلی ورق روی میر می‌چسبند، در فکر فرو می‌روند، حساب می‌کند و صمن حساب‌کردن حر و بحث می‌کند

این چهار نفر، خدمه‌ی پذیرش هتل، نا پول من گذران می‌کند ناشان را من می‌دهم، چون تنها مهمان هتلم معاش رن نطافتچی هم نه من واسته است، همین‌طور آشپرها، خدمتکارها، رحتشوها، دربان‌ها، باعناها و، تا حایی که می‌دانم، چندتایی آدم دیگر و جانوده‌هاشان البته نمی‌خواهم بگویم اگر در تسویه‌ی صورتحسام تاخیر کنم، همه‌شان گرسه می‌مانند، اما احتیاطاً سعی می‌کنم حسام را صاف نگه دارم تا همین چند ماه پیش، اتاق‌گرفت در این شهر چیزی بود در مایه‌ی بردن بحت‌آرمایی نه‌رعم تعداد فراوان هتل‌ها، سیلی از آدم این‌جا ریخته بود، چنان اسوه که تازه‌واردها محور بودند در بیمارستان‌های خصوصی تحتی احاره کسند تا صرفاً حایی برای ماندن داشته باشند حالا دیگر رورگار حوش پول‌های نادآورده و معامله‌های شیرین تمام شده، تحار داخلی علاف کرده‌اند، شرکای خارجی دررفته‌اند و همه‌چیز را جا گذاشته‌اند صصعت گردشگری نه‌کلی از رونق افتاده و تمام آمد و رفت‌های بین‌المللی متوقف شده‌اند بعضی هتل‌ها را آتش رده‌اند و بقیه یا سسته‌اند یا حالی توی یکی‌شان هم چریک‌ها ستاد فرماندهی علم کرده‌اند امروز دیگر شهر عرق درگیری‌های خودش شده، احتیاحی نه خارجی‌ها ندارد، احتیاحی نه دنیا ندارد

ورق‌نارها وقعه‌ای در ناری‌شان می‌اندازند تا برایم جای بیاورند این‌جا فقط جای یا دوع می‌خورند، از قهوه و الککل حصری بیست آدم نانت خوردن مسکرات